



۲۰۱۷/۰۲/۲۴



م. اسحاق نگارگر

حکومت کردن بر مردم درایت می خواهد

حکومت کردن بر مردم درایت و مهارت کار دارد و مردم افغانستان حق دارند که کار آبادی خانه خود را به مهندسان با درایت و کار آزموده بدهند. شما برای کسی که ادعای حق بر جامعه دارد می توانید امتیاز بدهید ولی حکومت بر مردم حق و امتیاز نیست بلکه وظیفه است و وظیفه به مهارت نیاز دارد. این یادداشت را من دو سال قبل در همین هژدهم جنوری نوشته بودم و آن را یک بار دیگر خدمت اهل انصاف تقدیم می کنم و امیدوارم به خود بیایند و وظیفه را از حق تفکیک کنند. نگارگر ۱۸ جنوری ۲۰۱۷ برمنگهم



*** **

آیا حکومت بر مردم حق است؟

تجربه سیاسی در کشور ما عمر بسیار طولانی ندارد. من نمی خواهم بر رویدادها و اشخاصی که اکنون از میان ما رفته اند قضاوت بکنم. وقتی می گویم که تجربه سیاسی در کشور ما عمر دراز ندارد مقصودم این است که جامعه ما به هر دلیلی که بوده از کاروان تغییرات و تحولات جهان بی خبر افتاده بود و زلزله های سیاسی که در دور و بر ما رخ می داد با وجود اینکه برای دیگران شدید بود نمی توانست ما را که در دهلیز تاریخ به خواب رفته بودیم بیدار کند.

برای من این یا آن روشنفکر چپ یا راست تان را مثال ندهید که اینان همیشه با عدم تفاهم مردم عادی یا کوچه و بازار رو به رو بوده اند. اگر جرقه ای در یک گوشه روشن می شد، این جرقه در همان جا که روشن شده بود خاموش نیز می شد. آنان که جرقه را افروخته بودند در دهلیزهای تاریک زندان می افتادند و مدتی بعد از یادها می رفتند و دلیل عمده اش نیز بی سوادی اکثریت مردم بود که توانایی خواندن را نداشتند و زبان رادیو نیز از سطح فهم مردم عادی بالا بود.

برای ما همه چیز در کلمه پادشاه گردشی خلاصه می شد. ما نه از اخبار یا رادیو که تا سال ۱۳۱۹ هـ ش ما اصولاً رادیو نداشتیم بلکه از افواه می شنیدیم که مردی که او را پسر سقو می خواندند برخاست و در نتیجه شورش او پادشاه گردشی شد و امان الله خان فرار کرد.

حالا آن پسر سقو که بود؟ و چرا بر ضد امان الله برخاست؟ و چه گونه امان الله روانه اروپا شد مسایلی بود که در محدوده عقل تازه از خواب برخاسته ما نمی گنجید. تا سلطنت محمد نادر خان و پسرش محمد ظاهرشاه حال بر همین منوال بود.

می گویند ظاهرشاه مردی معتقد به دموکراسی بود (من فقط به روایت اشاره می کنم و درستی یا نادرستی اش به عهده راوی است) اما جبر زمان بود یا هر چیز دیگر در دوران محمد ظاهرشاه معارف تا حدی پیش رفت و جوانان کتاب خوان با زلزله هایی که در دور و بر شان رخ داده بود آشنا شدند و زنان هم هرچند با چادری مکتب رو و حتی فاکولته رو شدند و خلاصه اینکه ظاهر شاه خواه در نتیجه اختلاف با پسر عم خود و خواه به حکم اعتقاد خود بدین فکر افتاد که حکومت را از سلطنت جدا کند و مشکل از همان جا شروع شد.

بی تجربگی سیاسی کار به دست ما داد و ما هر کدام جدا از دیگران شعار انقلاب سر دادیم و به گفته یکی از دوستان چاریکاری من شروع کردیم که خود پادشاه را سنگ دورک بزیم. مردم بی سواد و از همه جا بی خبر و روشنفکر و کتاب خوان تا مغز استخوان انقلابی و بالاخره منفعت های بیگانه بوریای جمهوریت داود خان را فرا چید و بعد از همان تاریخ همه مردم مارا بر مبنای منفعت خود مانند چرخک به چپ و راست چرخاندند.

ما تا امروز نیز در سیاست درگیر همان اشتباهات استیم که دیگران به ما تلقین کرده اند.

من از همین جا بر می گردم به عنوان نگارش خود یعنی (آیا حکومت بر مردم حق است؟) نخست فرق حق و وظیفه را از یکدیگر باید تفکیک کنم. شما ثروتی را از پدر به ارث گرفته اید. این حق شماست و می توانید در این حق به میل خود تصرف کنید. وضع جسمی یا عقلی شما حق تان را نمی تواند سلب کند. باز به عنوان تبعه یا رعیت کشور خود از یک رشته حقوق مدنی برخوردار هستید و کسی نمی تواند این حقوق را از شما سلب کند و اما برای آسانی کار بیابید فرض کنیم که شما می خواهید خانه تان را آباد کنید و برای آباد کردن خانه، شما به مهارت های گوناگون ضرورت دارید به طور مثال مهارت های معماری، نجاری، آهنگری، شیشه سازی و غیره و بنا بر این وظیفه ساخت خانه را شما مجبور هستید به کسانی بدهید که مهارت این کار را داشته باشند. شما نمی توانید بگویید که چون خانه از من است اگر چه من مهارت ندارم ولی حق دارم که این کار ها را بکنم به شما می گویند این حق نیست وظیفه است و وظیفه مهارت و صلاحیت کار دارد. در کشور ما از همان آغاز کار سیاست در چپ و راست هر دو مبتذل شده است و این ابتدالی سیاسی تنها بر شعار متکی گردیده است.

در چپ شعار زنده باد انقلاب و زنده باد کارگر و در راست هم زنده باد اسلام یگانه معیار بوده است که ما افراد را به وسیله آن به سوی جنبش خود جلب کرده ایم و به سوال اساسی که سیاست نیز علم است و علم را از محضر استاد باید آموخت و آنچه را از محضر استاد آموخته ایم باید آگاهانه در عمل سیاسی از آن کار گرفت.

ما به جای اینکه بگوییم فلان کس در فن نجاری بسیار ماهر بود و باید کار نجاری خانه را به او می سپردید ادعا داریم که فلان ولایت یا فلان تنظیم یا فلان شخص به خاطر سابقه جهاد حق داشت که وزیر شود.

در این صورت باید گفت که حکومت بر مردم حق کس نیست بلکه این کار وظیفه است و وظیفه را به کسی میدهند که مهارت داشته باشد و بتواند وظیفه را به درستی انجام بدهد. تا ما این تلقی را بدل نکنیم و کار مهارت را به شخص ماهر ندهیم حال ما برای همیشه زار می ماند.

چی های ما برای کارهای خود انقلابی می پالیند اما کار شان از آن انقلابی های غیر ماهر شارید و مردم را بر سر شان شوراند و اینک راستی های ما مسلمان می جویند و مجاهد اما غیر ماهر و نا وارد در کار. آنان کمپیوتر مغلط

جامعه را به انقلابی هایی دادند که همانند داکتر فیل سر و دُم فیل را از هم باز نمی شناختند. برادر جان کار را به کاردان باید سپرد. امروز که به عنوان حق فلان ولایت وزیر می خواهید مردم را طوری به بیراهه می برید که فردا هر ولسوالی برای خود به عنوان حق یک وزیر بخواد و همین است که؛ "داوری نه شری گیری" فاعتبروا یا اولی الابصار. ۱۸ جنوری ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر

